

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی - دانشگاه رضوی، مدرسه میرزا جعفر)

جلسه (۱۰)

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»^۲

در ارتباط با حدیثی که قرائت شد از کتاب شریف عیون اخبار الرضا عليه السلام نسبت به محتوای این حدیث شریف که بخش اول این حدیث مورد صحبت قرار گرفت و تتمه اش هم به یک معنا همان بخش اول است با تعبیرات دیگر، تتمه همان مطلب ابتدایی است، و آن اینکه حضرت حق یگانه است و شبیهی و نظیری برای او نیست، در این مورد بحث به اینجا منتهی شد که نسبت خدا و کائنات چه نسبتی است، تکرار شد هر روز که مستفاد از وحی بینونت است و عدم تشابه به تمام معنی الکلمه، و در حکمت متعالیه سنخیت است و اینکه یک حقیقت است

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی عليه السلام من الأخبار فی التوحید

و ذواتشکیک است دارای مراتب مختلفه ای است درجات مختلفه دارد، گرچه در نهایت بحث ها در اسفار به قسم سوم منتهی می شود و نسبت دیگر که به بعضی نسبت داده شده است و دیروز مطرح شد این است که نسبت، نسبت عینیت است، و عرض شد گرچه ابتدا قرع سمع می کند ولی عبارات این است، البته بسیاری از عرفا به این صورت عبارت هایی که خواندیم و بیان شد نگفته اند، تفاوتی در بیانات افراد مختلف دارد ولی آنچه که مورد نقد ماست فعلا با توجه به فرصتی که هست عباراتی است که از آن عبارات عینیت استفاده می شود، که روز گذشته سه عبارت از فصوص به عرض تان رسید.

شواهدی بر نسبت عینیت

حال در تتمه این بخش آنچه امروز به عرض تان می رسد در اثبات این نسبت عینیت که خدا و کائنات عین هم اند و تفاوت صرفا به تعین و عدم تعین است، که گاهی تعبیر می شود فرق بین خالق و خلق به تعین و عدم تعین است، یک حقیقت است با تعینات و ظهورات مختلف خلق بدون لحاظ ظهورات مختلف خود حق متعال است، در تتمه این بحث عباراتی به عرض تان می رسد.

یکی از آن عبارات، عبارتی است که در مشاعر مرحوم آخوند ملاصدرا است، کتاب مشاعر یکی از کتب مختصر در بحث وجود از مرحوم آخوند ملاصدرا است که مطرح است، در این کتاب چنین آمده که ما ابتدا قائل به علت و معلول بودیم، یعنی بر اساس فلسفه حرکت کردیم ولی خدا هدایت مان کرد به آنجا رسیدیم که علت و معلولی نیست، یک حقیقت است و تطورات او، عبارت

ایشان در کتاب مشاعر، مشعر هشتم این است، «فی ان الوجود بالحقیقة هو الواحد الحق تعالی»^۳ از آن طبعی که در اختیار من بوده صفحه ۵۳، «ظهر و انکشف ان کلما يقع علیه اسم الوجود لیس الا شأننا من شئون الواحد القیوم و لمعة من لمعات نور الانوار، فما وضعناه اولاً» روشی که ابتدا داشتیم «بحسب النظر الجلیل» که او هم مطلب بلندی بوده است «من ان فی الوجود علة و معلولاً» در وجود علت و معلول است که شی ای چیزی را می سازد و یا از آن تولد می یابد، «أدی بنا اخیرا من جهة السلوک العلمی و النسک العقلی الی ان المسمى بالعلة هو الاصل و المعلول شأن من شئونه و طور من اطواره و رجعت العلیة و الافاضة الی تطور المبدء الاول بأطواره و تجلیه بانحاء ظهوراته»^۴ از آنچه که قبلاً می گفتیم و آن اینکه علت است و معلول و مسئله افاضه است از آن برگشتیم و خدا هدایت مان کرد «ظهر و انکشف» به اینکه خیر علت و معلولی در کار نیست «رجعت العلیة و الافاضة الی تطور المبدء الاول» یعنی همان مبدء اول و حقیقت وجود متطور می شود به اطواره، خود اوست که به اطوار مختلف متطور، و به تجلیات مختلف متجلی می شود و تجلیه بانحاء ظهوراته، بنابر این اینچنین می شود که یک حقیقت بیش نیست و تعینات و تطورات او، این عبارت هم در جهت نسبت عینیت که خواندیم روشن است.

۳- المشاعر (النص): ص ۵۲ المشعر الثامن فی أن الوجود بالحقیقة هو الواحد الحق تعالی و کل ما سواه بما هو مأخوذ بنفسه هالک دون وجهه الکریم

۴- همان: ص ۵۳ و ۵۴.

عبارتی که از جهتی روشن تر هست که جمعی قائل به این عینیت هستند عبارتی است که در شرح فصوص الحکم هست شارحی که شرح زدند فصوص الحکم را در این بحث که ورود پیدا کردند، مسئله فلسفی و آنچه در فلسفه مطرح است ابتدا گفتند، بعد گفتند و اما در عرفان، در عرفان مطلب فوق اینهاست، شرح هم شرح فارسی است، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، «بلکه در حقیقت ظاهر و مظهر و متجلی و مجلا هم نیست ... خلاصه حکیم و منطقی امکان استعدادی را در ماده و دیگر امکانات را جهات در نسبت می گیرند و عارف امکان را وجودات متکثره که ربط محضند و جز واجب نیستند»^۵ تصریح می کنند که غیر از واجب چیزی نیست، «وجز واجب نیستند و چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است وجوب است» نه وجوب بالذات و وجوب بالغیر، وجوب بالغیر نیست و الا با عبارت بعدی سازگار نیست، «آنچه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگمی است» امکان بالغیر که سرگرمی نیست، آنکه حقیقت دارد به یک معنا، بنابر این مقصود مشخص است که در عبارت قبلی که خواندم بیان کردند که وجودات متکثره که ربط محض اند و جز واجب نیستند، یعنی همه چیز خود اوست منتهی با تعینش.

پس در ارتباط با مسئله عینیت که در موارد بسیاری آمده هم از فصوص خواندم هم از مشاعر خواندم که مطلب از این قرار است حال برای اینکه معلوم شود این استنباط ما نیست بلکه مرحوم شهید مطهری هم یک نوع از این برنامه

۵- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم: ص ۱۰۷ بحثی در معانی امکان در فلسفه و عرفان

وحدت وجود را به این صورت تصریح کردند در کتاب انسان کامل، صفحه ۱۲۶ از آن طبعی که در اختیار من بوده، «عرفا همیشه مستی را به آن معنایی که خود می گویند بر عقل ترجیح می دهند، آنها حرف های خاصی دارند توحید نزد آنها معنای دیگری دارد توحید آنها وحدت وجود است، توحیدی است که اگر انسان به آنجا برسد همه چیز شکل حرفی پیدا می کند، در این مکتب انسان کامل در آخر عین خدا می شود»^۶ این تعبیر مرحوم شهید مطهری است در انسان کامل که «در این مکتب انسان کامل در آخر عین خدا می شود» این تعبیر از باب این است که این مطلب وحدت وجود دو جور مطرح می شود، یک نوعش این است که از خدا قوس نزول تنزل می کند اشیاء تا می رسد به انسان، باز از انسان تکامل پیدا می کند تا می رسد به خدا و این است معنای ﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾، ایشان این مسئله را مطرح کردند، پس چنین شد «در این مکتب انسان کامل در آخر عین خدا می شود، اصلا انسان کامل حقیقی خود خداست و هر انسانی که انسان کامل می شود از خودش فانی می شود و به خدا می رسد»، البته نظر خودشان نیست، ایشان نقل می کنند بعد هم می فرمایند که به این مطلب هم بررسی خواهیم کرد، این به عنوان نقل است می گویند عرفا چنین می گویند نه اینکه خودشان مطلب را قبول داشته باشند، پس باز این مسئله نسبتی که دادیم مسئله ای است مشخص و روشن.

۶- انسان کامل (مجموعه آثار شهید مطهری): ص ۱۶۸ مکتب عشق ...

از عباراتی که مناسب است که برای تان عرض کنیم، عبارتی است که مرحوم علامه جعفری در کتاب مبدأ اعلی، که از کتاب هایی که نسبتاً خوب به این مسئله رسیده اند همین کتاب مبدأ اعلی از مرحوم جعفری است و خیلی بجاست که این کتاب را تهیه کنید و حتما مطالعه کنید، از کتاب هایی که در این بحث کاملاً ورود پیدا کرده اند و مطالب را عریان بیان کرده اند مرحوم علامه جعفری است که ایشان در ارتباط با این مسئله در صفحه ۷۴ می گویند که «اگر تمامی تعارفات و روپوشی و تعصب های بیجا را کنار بگذاریم و از دریچه بی قرص خود حقیقت مقصود را بررسی کنیم در اثبات اتحاد میان مبدء و موجودات به تمام معنا در افکار بعضی از این دسته تردید نخواهیم کرد، بلی اگر با جدیت فوق العاده و تلاش های غیر مستقیمی به تأویل کلمات این عده پردازیم بدون شک عبارات و سخنان گروهی از آنها را نمی توانیم به هیچ وجه تأویل و تصحیح کنیم»^۷، خیلی روشن ایشان این را فهمیدند، چند عبارت از این بزرگان می خوانم برای اینکه در ارتباط با این مسئله تنها این نیست که ما نسبت می دهیم، بلکه مرحوم شهید مطهری نسبت دادند بلکه مرحوم علامه جعفری نسبت دادند، این نسبت را اینها هم بیان می کنند، «عبارات و سخنان گروهی از آنها را نمی توانیم به هیچ وجه تأویل و تصحیح کنیم»، همین که اینجا فرمودند در اثبات اتحاد میان مبدء و موجودات، «یعنی در حقیقت به تناقضات و سخریه عبارات خود گویندگان مبتلا خواهیم شد» اگر این کار را بخواهیم بکنیم می بینیم حرف های خودشان با خودشان

۷- مبدء اعلی (علامه جعفری): ص ۷۲ خدای وحدت موجودی ها هم خدای عنوانی است

سازگار نیست، بلکه مطلب صریح در این است، بعد می فرمایند «و حاصل مقصود را با دو کلمه بیان می کنم، خدا عین موجودات و موجودات عین خداست» اگر کسانی بخواهند توجیه کنند و تأویل کنند بعضی از عبارات را حرفی نیست، بعضی از عبارات هم قابل توجیه است و دلمان هم می خواهد هر چه بتوانیم توجیه کنیم، توجیه کنیم واقعا، که افراد حرف خوبی زده باشند، ولی مطلب در حدی است که مثل ایشانی می گویند که حاصل حرف جمعی این است «و حاصل مقصود را با دو کلمه بیان می کنم، خدا عین موجودات و موجودات عین خداست یعنی در حقیقت و واقع یک موجود بیشتر نداریم»

پس بنابر این مطلبی را که گفتیم نه تنها ما نسبت دادیم بلکه این شخصیت هایی که متبحر در این جریان هم بودند این نسبت را دادند، در همین مبدء اعلی یک عبارت در صفحه ۷۲ است یکی هم در صفحه ۷۴ «بت پرست، آفتاب پرست، آتش پرست، فرعون پرست، گوساله پرست، حیوان پرست، ماده پرست، همه و همه در نظر این مکتب حق، و مطابق با واقع است»^۸ این نتیجه را هم ایشان گرفتند، پس مطلب روشن است، خیلی شیرین تر این جمله است که در همین مبدء اعلی آمده که ایشان از عبدالرحمن جامی این رباعی را نقل می کند «چون حق به تفصیل و شئون گشت عیان / مشهود شد این عالم پر سود و زیان چون باز روند عالم و عالمیان / در رتبه اجمال حق آید به میان»^۹

۸- مبدء اعلی (علامه جعفری): ص ۷۴

۹- مبدء اعلی (علامه جعفری): ص ۷۵

الحق خلق اجمالی و الخلق حق تفصیلی، حق خلقی است ولی در اجمال، خلق حقی است به تفصیل، یعنی به تفصیل حق می شود همین موجودات، و اجمال خودش است که عنوان عبارت شان هم همین است که «الحق خلق اجمالی و الخلق حق تفصیلی» و این شعر را هم از جمله آوردند و بعد می گویند «در این رباعی برای واجب الوجود (خدا) دو حالت تصور کرده، حالت اجمالی و حالت تفصیلی، در حالت اجمالی همان خداست که گاهی با کلمه مقام جمع الجمعی تعبیر می کنند و در حالت تفصیلی سایر موجودات است که ملازم تعینات و تشخیصات امکانی می گردد»^{۱۰}، پس این عبارت که الحق خلق اجمالی، و الخلق حق تفصیلی، اینها همه شاهد بر این است که مطلب از این قرار است، و نیز در این مورد مرحوم آقای سید محسن حکیم که از مراجع مهم بودند، ایشان هم در این مورد این جمله را می گویند که اگر چنانچه ما بخواهیم به ظاهر عبارت این بزرگان توجه کنیم نه خالق باید باشد و نه مخلوقی، خالق و مخلوق معنا ندارد و بی وجه خواهد بود، این را هم در تعلیقه ای که بر مستمسک عروة دارند آنجا ایشان بیان کردند که مطلب از این قرار است، عبارت را هم آنجا که مراجعه کنید خواهید دید که ایشان هم می گویند که آنچه از ظاهر عبارات این مشاهیر استفاده می شود به گونه ای است که لا خالق و لا مخلوق و لذا حسن ظن به این بزرگان ایجاب می کند که تأویل کنیم و بگوییم یک چیز دیگری می خواهند بگون و الا

۱۰- مبده اعلی (علامه جعفری): ص ۷۵

اگر به همین عبارت بخواهیم اخذ کنیم لا خالق و لا مخلوق و لا عابد و لا معبود، این را هم ایشان بیان می کنند.

حال با توجه به آنچه که گفتیم نسبت، نسبتی است مشخص و روشن، در ارتباط با این مسئله ادله عقل و نقلی اقامه شده که مطلب از این قرار است. ولو که این مسائل در آخر گفته می شود طور و راء طور العقل، اما استدلال عقلی هم در عین حال شده.

پس تا الان نسبتی که دادیم با عباراتی که خواندیم و استفاده جمعی از بزرگان نیز از این عبارت ها، این شد که هرآنچه که گفتیم مسئله همه خدایی، وحدت وجود و عینیت خدا و کائنات است.

استدلال عقلی بر عینیت

حال استدلال عقلی و نقلی هم بر این مدعی شده، استدلال عقلی این است که زیاد هم گفته می شود که از مسائل قطعی این است که حضرت حق لایتناهی است، البته لایتناهی بودن حضرت حق هم معنایش این نیست که متر بگذار برو جلو، هرچه جلو بروی اندازه ندارد، مقداری باشد، بلکه اصلا مقداری نیست، معنی درستش این است خدا لایتناهی است یعنی حقیقت حضرت حق حقیقتی نیست که مقدار بردار باشد، تا بگوئیم انتها دارد یا ندارد، ولی با همین تعبیری که معمول هست، ذات مقدس حضرت حق لایتناهی است، حال که لایتناهی است اگر کائنات، شمس و قمر و انسان و زمین و نبات و جماد و موجودات دیگر و همه، اگر کائنات او نباشند پس ذات حق منهای این کائنات است، وقتی منهای

این کائنات شد پس باید محدود باشد، اندازه داشته باشد، چون این کائنات نیست، این کائنات غیر حق است، وقتی غیر حق شد، شد منهای حق، حق حد خورد به منهای این کائنات، وقتی که منهای این کائنات شد حق شد محدود، محدود که شد هر چیزی که محدود شود و حد به آن بخورد آیا این حد ذاتی اوست یا ذاتی او نیست، اگر ذاتی او باشد باید قابل تقسیم نباشد، و حال آنکه هر چه حد بخورد قابل تقسیم است، پس تقسیم بردار است و معلوم می شود که حد ذاتی او نیست، بلکه حد به او داده شده، عرضی است برایش، وقتی می گوئیم حد به او داده شده می شود معلول، پس یک علتی باید باشد که این حد را به او زند، پس می شود معلول، پس اگر ذات مقدس غیر از معلولات باشد، غیر از این کائنات باشد، لازمه اش این است که ذات مقدس حد می خورد و هر آنچه حد بخورد معلول است، چون این حدش سؤال می شود یا ذاتی است یا خیر، اگر ذاتی است باید قابل تقسیم نباشد در حالی که هر چه که محدود است قابل تقسیم است، پس عرضی است، عرضی که شد علتی به او داده است پس علتی در کار است غیر خود او که حد را به او زده است پس می شود محدود می شود مخلوق و فرض این است که این خالق است و محدود نیست، خلق می شود، خلق که غلط است پس بایستی همه چیز باشد بی لحاظ حد اشیاء، لذا است که ذات مقدس حضرت حق همه چیز است ولی نه به لحاظ تعینات اشیاء با لحاظ تعینات غیر حق است و بدون لحاظ تعین همان حق است، لذا الحق اشیاء کائنات موجودات لا یتعین و

موجودات حقی است که تعین برداشته است، پس بنابر این این استدلال عقلی می رساند که بایستی حق همه موجودات باشد.

به تعبیر دیگر اگر حق متعال عین این کائنات نباشد پس آنجا حضور ندارد، آنجا که حضور نداشت حد می خورد، یک وقتی با یکی از بزرگان صحبتی که داشتیم از مشاهی این فن هستند با همین تعبیر لطیف گفتند که اگر چنانچه حق عین این اشیاء نباشد پس حق حضور ندارد آنجا، حال که آنجا حضور ندارد پس حق شد محدود، حق هم که محدود شود لازمه اش این است که مخلوق باشد، پس بنابر این بایستی حضور داشته باشد و عین آنها باشد منتهی بدون لحاظ حد و حدود، این استدلال عقلی. در جواب این استدلال عقلی هم در آن جلسه گفتم خیلی استدلال لطیف است و شما لطف از آنچه در کتب هست گفتید به شرط سنخیت، یعنی اگر کائنات سخن خدا باشد این حرف درست است، سنخ خدا باشد و خدا نباشد خدا حد می خورد، خدا و کائنات سنخ هم اند ولی خدا اینها نیست، پس خدا حد خورد، ولی اشیاء و کائنات سنخ خدا نیستند که در بحث قبلی گفتیم، اصلاً سنخیتی نیست، به هیچ وجه، چون سنخیت نیست حد نمی زند او را چون ربطی به او ندارد، با توجه به عدم سنخیت پاسخ، پاسخی است روشن، کما اینکه از باب مثال می گویم و الا صددرصد مثال با این عرضم تطبیق نمی کند، کما اینکه وقتی می گوئیم خدا عدم نیست موجب محدودیت خدا نیست، چون عدم اصلاً سنخ او نیست، چطور می گوئیم خدا عدم نیست، نفی کردیم عدم را از خدا، پس اگر چیزی را از خدا نفی کردیم آنوقت لازمه اش این

است که محدود باشد؟ خیر، عدم را نفی می‌کنیم محدودیتی هم نیست چون سنخ او نیست، موجودات هم سنخ خدا نیستند؛ این یک استدلال عقلی پاسخش را هم دادیم، گاهی بعضی‌ها ادعایی می‌کنند که ما فهمیدیم که همه چیز خودش است، گاهی یک خیالاتی به نظر بعضی می‌رسد حسابش جداست، ولی یک بحث عقلی و دارای میزان که با میزان کار کنیم و از میزان تعقل دست برداریم مسئله‌ای است که به جای خودش محفوظ است، دیگری از مشاهیر هم در تهران حدود ۵۰ سال قبل در منزل آقای که اصرار کرد یک شب بیا منزل ما و یک فرد ممتاز فوق العاده‌ای است ایشان هم بیاید و او را ببینی، اسمش را گفت و فهمیدم کیست، آشنایی داشتم، وقتی با هم نشستیم شروع کرد از همین برنامه‌ها صحبت کردن، تا اینجا رسید که همه چیز خودش است، گدا می‌شود کنار و گوشه می‌نشیند و وقتی دست گدا پول می‌دهید در حدیث هم دارد دست او را ببوسید که در دست خدا پول گذاشتید، گدا می‌شود غنی می‌شود، مالک می‌شود مملوک می‌شود، خیلی شیرین اینها را گفت و من هم شیرین گوش دادم، آخرش گفتم یک چندتا سؤال هست این سؤالات را جواب دهید مطلب تمام است، یکی است که بنابراین من هم خدا هستم؟ گفت بله تو هم خدایی، گفتم چطور من خدا نمی‌فهمم که خدا هستم، چه خدایی است که نمی‌فهمد خودش خداست، دوم بنابر این ارسال رسل و انزال کتب و ﴿خُدُوهُ فَغُلُوهُ﴾ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾^{۱۱} آتش و اینها چیست دیگر؟ گفت اما اینکه خودت نمی‌فهمی که خدا هستی از

۱۱- سوره الحاقه: آیات ۳۰ و ۳۱.

کثرت ظهورش مخفی شده، چون خیلی ظاهر است مخفی شده، گفتم کثرت ظهور وقتی است که چند چیز است، مثلا اینجا اشیاء مختلف است همه را می گوئیم نور را نمی گوئیم، یک نفر می گوید نور هم هست، می گوئیم بله نور از کثرت ظهورش است، اما وقتی یک چیز بیشتر نیست دیگر از کثرت ظهور معنا نمی دهد، گفت عقل تو قلدر است بعد من گفتم شما می گویی عقل تو قلدر است تویی نیست، تو منی من تو هستم، عقل تویی در کار نیست؛ گاهی هم به این گرفتاری ها افراد گرفتار می شوند، در عین حال این مسائلی است که گفته شده و اشتباه است، انشاءالله به ادله نقلی هم می رسیم و بعد نتیجه گیری می کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ